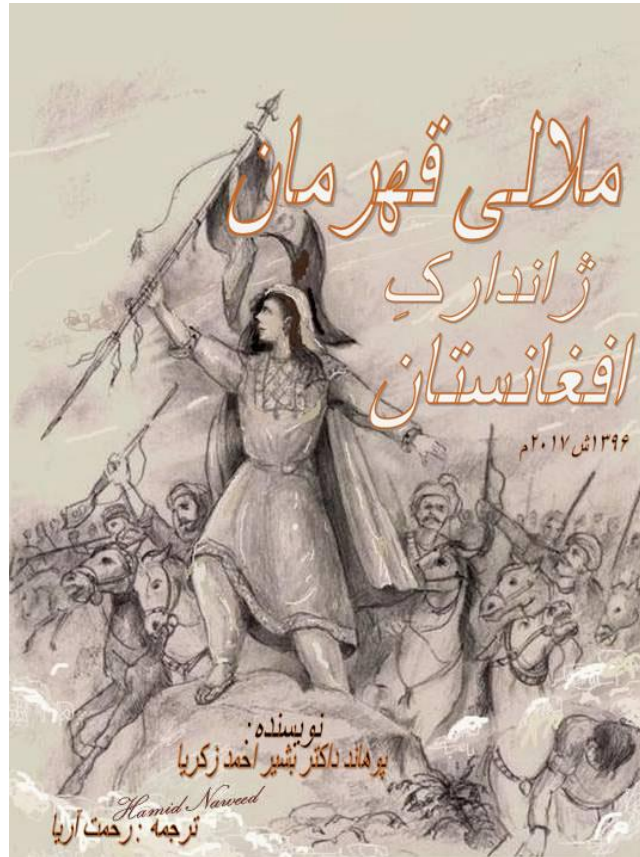




۲۰۱۸/۰۴/۱۷



داکتر بشیر احمد زکریا



ملالی قهرمان

ژاندارک افغانستان

ناول تاریخی

نویسنده: پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا
سپتمبر ۲۰۱۷

فصل چهارم - بخش اول - بخش چهارم

فصل چهارم

بخش اول

بعد از تصدیق توافقنامه امضاء شده در مقر جنرال کونسل برتانیه در مشهد، صدراعظم لارد سالیسبری «تسلیمی ایوب» را به مثابه کوشش پر درخشش سیاست خارجی برتانیه و ظفر برزگ دیپلوماتیک بر امپراتوری تزاری روسیه در آسیای میانه قلمداد کرد. به شهزاده افغان اختیار داده شد که هر شهر دلخواه خود را در هند میتواند منحصیث اقامتگاه خود انتخاب کند. آشکاراست که او همان جایی را برای زندگی انتخاب میکرد که «رفقای معتمد، مشاورین و تعداد بی شمار افغانها به وسیله امیر عبدالرحمن خان وادار به تعبید شده بودند». شهزاده مرتبات مشرح را برای اقامتگاه خود تقاضا کرده بود و راولپندی هندوستان را منحصیث شهر اقامت خود به اضافه شهرک موری¹ در جوار راولپندی را منحصیث تفریحگاه تابستانی خود برگزید.

اعضای خانواده ایوب خان بشمول زنان و مردان و اطفال به اضافه پیروان او مجموعاً به ۸۱۴ تن می رسید. این تعداد اول به بغداد و از آنجا به بصره رفتند و بعد سوار کشتی های لارنس و سورسه² شدند و به بدرقه کشتی توپ دار کرنجه³ برتانوی، سفر دریایی شانرا بطرف کراچی هندوستان آغاز کردند. بعد از سفر طولانی بحری و استراحت لازم، ایوب خان و اعضای گروپ معینی اش به تاریخ ششم ماه می سال ۱۸۸۸م از کشتی پائین و پا بخاک کراچی گذاشتند. پولیتیکل ایجنت تازه مقرر شده برتانوی تورن ایوان گوردن⁴، نایب السلطنه هندوستان لارد دوفرین⁵ و سایر افسران مهم و بلند رتبه برتانوی ایوب خان را ضمن محفل خوش آمدید نهایت خوب و دقیقاً تنظیم شده استقبال کردند. به مجردیکه شهزاده پایش بزمین تماس پیدا کرد گارد سلامی، سرود احترام را بناوخت. طی اقامت کوتاه مدت شان در کراچی، جشنها و شادیانه های پر خرچی به احترام فاتح میوند برگزار گردید. جالب اینکه دشمن سابقه ایوب خان والی اسبق کندهار شیر علی به احترام او ضیافت مجلل و باور نه کردنی به بهانه خداحافظی ایوب خان ترتیب داده بود و بعد از این ضیافت، فاتح میوند سوار ریل خاص خودش شده و عازم راولپندی شد. از اینکه هوا بی اندازه گرم بود شهزاده و خانواده اش به قلعه کوهی یعنی تفریحگاه تابستانی اش به موری برده شد. زمستانها از آنجا پائین می شد و در راولپندی اقامت می گزید. برتانوی ها نسبت به او خیلی مهربان بودند، و به این شخص که آنها را در میدان نبرد مغلوب ساخته بی اندازه احترام میکردند. حتی برتانویها برایش پیشنهاد کردند که میتوانند برایش قصر سلطنتی اعمار کنند. در جواب این پیشنهاد نهایت ابرومند، ایوب خان بزرگمنشانه گفت، «ما افغانها خود را بی نهایت مهمان نواز می پنداریم ولی شما از ما پیشی گرفتید؛ ما خود را شجاع ترین مردم جهان می پنداریم ولی شما با ما برابری کردید و مهمتر از همه اینکه شما نجابت تانرا ثابت ساختید و به اثبات رسانیدید که شما همان مردم دیموکرات استید که شکست خود را می پذیرید؛ و حتی شما از آن بالاتر رفتید و در موقفی جا گرفتید که میتوانید دشمن تانرا عفو کنید و به معاند تان حرمت بگذارید. از بابت پیشنهاد اعمار قصر سلطنتی بی نهایت مشکورم ولی پیشنهاد نهایت سخاوتمندانانه تانرا بخاطری پذیرفته نمی توانم که اراده اقامت در هندوستان را ندارم. باز هم زنده ام بخاطری که همان هوای را تنفس می کنم که از فراز کوه های

¹ - Murree

² - Lawrence and Sursa

³ - Karanja

⁴ - Captain Evans Gordon

⁵ - Lord Dufferin

هندوکش از راه پشاور تا به راولپنڈی می‌وزد.» وزیر امور خارجه هند برتانوی آقای گوردن با صدای بلند گفت «سه بار صدای هله هله و شادی به افتخار شهزاده محترم ما» همه لشکریان برتانوی و مأمورین ملکی همزمان با یک صدا برایش هله هله و شادی سر دادند، «هیپ هیپ هوری، هیپ هیپ هوری، هیپ هیپ هوری»

حکومت برتانیه بخاطر پلانهای آینده شان خیلی مایل بودند تا خدمات خوبی در حق شهزاده و پیروان او ارائه نمایند. ولی شهزاده از پیشنهادات فوق العاده برتانویها مشکوک بود که دلیل این همه رفتار مملو از مهربانی و عزیزگردانیدن شان چیست. هشت هزار روپیه برای مصارف ماهانه شخصی اش و از هجده تا یکهزارو دو صد روپیه ماهانه برای پیروانش بر طبق رتب شان اختصاص داده شده بود. باز هم اگر شمار مجموعی این مهاجرین را در نظر بگیریم باز هم این مقدار پول برایشان کافی نبود. برتانوی ها برای کم کردن مصارف بودیجوی شان برای همین مهاجرین پیشنهاد اجرای وظایف در صفوف لشکر هند برتانوی کردند. پیروان شهزاده این پیشنهاد را هم بخاطری رد کردند که شهزاده از قوماندانان نظامی خود که بخاطرش قلوب، خانه و کاشانه و خانواده های خویشرا رها کرده اند محروم خواهد شد. پیشنهاد دوم برایشان اختصاص زمین های زراعتی در کانال زون جدید بود تا از طریق آن زندگی راحت و آبرومندانه را به پیش ببرند و هم زمینه کار را برای مهاجرینی تازه واردی مهیا سازند که از دست اقدامات شدید امیر عبدالرحمن خان که حالا به امیر آهنین شهرت یافته بود مهاجر می شدند. متأسفانه این پیشنهاد هم مثل سائر دیگر پیشنهادات رد شد. مشاورین شهزاده پذیرفتن این نوع پیشنهادات را به گونه تعبیر و تفسیر میکردند که از ادعای تاج و تخت سلطنت افغانستان صرف نظر کرده اند و اسکان مجدد مهاجرین در سرزمین های حاصل خیز مانع بازگشت مجدد شان به میهن شان خواهد شد. گفته شده که شمار زیادی از این مهاجرین بی بضاعت و بیچاره علی الرغم پیشنهادات دلسوزانه برتانوی ها متحمل رنج ها و عذاب های شدیدی شدند. آنها ماه و سالها را با داشتن خانواده های بزرگ با عاید اختصاصی نهایت ناچیز و تورم قیم در ناتوانی سپری کردند و روز بروز حالات زندگی شان از بد بدتر شده میرفت. ندانستن زبان به معنی نه داشتن شرایط لازم برای وظیفه عادی دولتی پنداشته میشد و این باعث می شد که مهاجرین حتی پیر مردان شان به وظایف مستخدم و نوکر تن در دهند. چند مرد هفتاد ساله که کودکان زیاد هم داشتند ناگزیر بودند با پول اختصاصی ماهانه بیست روپیه بسازند و بسوزند.

حکومت هند برتانوی همچنان تسهیلات مجانی تعلیمی و تربیتی را برای اطفال افغان پیشنهاد کرد. ملا های افراطی در بین شان شایعه پخش کردند که برتانوی ها اطفال شانرا خواهد گرفت و کودکان خود را از دست خواهند داد، هویت افغانی شان را می گیرند و آهسته آهسته آنها را عیسوی میسازند. شهزاده هم بخاطر خوشحالی خاطر روحانیون «ملا ها» با تعلیم و تربیه معاصر مخالفت نشان داد. ولی باز هم شهزاده علی الرغم فشار روحانیون تنها قادر شد یک مکتب ابتدائیه را باز کند، شهزاده حتی پیرامون تحصیلات عالی و مدرن فرزندان خود به مخالفت روحانیون سر تسلیم فرود آورد و به مخالفت آنها تن در داد. فرزند مهترش سردار قادر آفندی میخواست به انگلستان برود و تحصیلات عالی و تخصص خود را در رشته حقوق به دست آرد. ولی از جانب پدر با مخالفت سرسخت روبرو شد و با اندوه و ارباب از تحقق رویاهایش دست بردار شد.

این شمار بزرگ افراد جلا وطن زندگی را در فقر و غربت و تنبلی سپری کردند، وقت شانرا به حرفهای مفت، صحبت های بی فایده و غیبت از دیگران می گذشتانند. از اینکه مشروبات الکھولی و دخانیات در جوامع محافظه کار سنتی منع است شهزاده هم وقت خود را در نسیان سپری میکرد، بیشتر وقتش را به شکار بونده، مرغ زری «قرقاول»، وساعت تیری های بزرگ مانند بازی آهو و پلنگ، و نیز با چهار خانم خود در حرم و یک تعداد کنیزان و نهه یا ده تن اطفال خود سپری می کرد. یکروز به مجردیکه وارد حرم شد می بیند دخترانش با گدی ها بازی می کنند. دختر ریزه اش ملیحه از آستین پدر کش کرد و گفت «پدر بیا به گدی های تازه عروسی شده ام رو نمایی بده، لطفاً». شهزاده نوت یکصد روپیگی را کشید و با لبخند شیرین آنرا به او داد. وقتیکه امیر عبدالرحمن خان از این قصه شیرین خبر میشود به شهزاده تبعیدی ایوب خان نامه نوشت، و زندگی ساده و آسان اش را با این کلمه به نکوهش می گیرد «فرزند کاکای عزیزم! با تعجب خبر می یابم که فاتح میوند آنقدر خورد شده که حالا وقت گرانبهایش را به گدی بازی سپری می نمایند!»

شهزاده با افسران ملکی و نظامی برتانوی خیلی مشعوف و دوست شده بود. با آنها در باره مشکلات نظامی آزاده بحث و صحبت میکرد. وی در نتیجه صبحت های خود بالای یک تعداد شخصیت های براننده برتانوی تأثیرات خود را انداخت؛ نخست از همه س. س. تورنبورن⁶ «کمشنر پنجاب و نویسنده ماهر که آثار زیادی از خود بجا گذاشته است»، سر مورتمبر دیورند، سر جورج رابرتسن (عضو پارلمان)، سر رابرت واربرتن⁷ (از ۱۸۴۲ - ۱۸۹۹م پولیتیکل آفیسر درتنگی خیبر، این افسر پدرش همان دگروال رابرت واربرتن⁸ و مادرش برادرزاده امیر دوست محمد خان شاه جهان بیگم است). تبصره های تند و تیز ایوب خان و انتقادات بدله گویانه او خیلی مورد احترام و ارزش قرار می گرفت خصوصاً از طرف جنرال طراز اول سر رابرتس کندهار⁹، سر ویلیام لاکهارت¹⁰ «سر قوماندان اعلی هندوستان» و سر ویلیام پالم¹¹ «دارنده مقام بارونت برای پنجم سال». هر کدام از این بزرگمردان انگلیس تحت تأثیر صبحت های خوب سنجیده شده شهزاده قرار گرفته اند. اینها حتی در یک تعداد موضوعات مهم از وی طالب نظر شده اند. طی همین صحبت ها شهزاده سعی کرده که فهم زبان انگلیسی خود را گسترش دهد، ایوب خان انگلیسی را از سکرتر «میرزای» خود محمد علی آموخته است، این محمد علی در اصل یک انگلیس بود که بعد ها اسلام را پذیرفته بود.

در دسامبر سال ۱۸۹۰م شهزاده به دیدن برادر مهتر خود امیر اسبق یعقوب به دهرادون رفت. این اولین ملاقات دو برادر بعد از بیست و هفت سال بود. ولی باز هم این دو برادر نتوانستند اختلافات سیاسی ذات الیبینی شانرا ترمیم کنند بخصوص روی موضوع امضای معاهده ننگین گندمک. هرچند شهزاده از این ملاقات پڑمان و پشیمان بود و آخرین دیدارش با برادر بود ولی باز هم هر دو اجازه دادند تا بین اولاد هایشان ازدواج صورت گیرد.

شهزاده طی اقامتش در هندوستان وقت خود را به دیدن رسم گذشت های نظامی، مسابقات فوتبال و سایر تورنمنتهای سپورتی سپری کرد. وی با وقار زبینه یک شهزاده و شکسته نفسی غیر عادی فرصت دیدار را با دسته های پراگنده افغانها، هندوستان و اروپائیان بخود مساعد میساخت. ایوب منحیث یک شخص عمیقاً معتقد باقیماند، پنج وقت نماز را قضا نمیکرد و طی ماه های رمضان روزه می گرفت. در مراسم عید ها (فطر و اضحی) به مسجد شاهی لاهور میرفت تا نماز عید را بخواند و تحایف عیدی به امام هدیه میکرد و جمعیت های انبوه مردم وی را با صدای «فاتح میوند خوش آمدید! زنده باد قهرمان میوند!» استقبال میکردند.

⁶ - S. S. Thornburn

⁷ - Sir Robert Warburton

⁸ - Colonel Robert Warburton

⁹ - Sir 'Roberts of Kandahar'

¹⁰ - Sir William Lockhart

¹¹ - Sir William Palmer

بخش دوم

مادامیکه در "دربار" شهزاده جلا وطن افغان بودم، همچنان با مشاورین اسبق وی مانند سردار زکریا خان، فرزندش سردار تاج محمد خان، فتح خان و امثالهم آشنا شدم. سردار زکریا خان بالاین خلی اثر گذاشت، موصوف نه تنها شخص بی نهایت آگاه و پر معلومات، سیاستمدار زیرک و تیزبین و جنگجوی سابق بود بلکه مساوی با این مختصات یکمرد مملو از خرد و تعقل و ادیب ماهر بود. طی زمان جلای وطنی خود نامبرده اولین دیوان بیدل را جمع آوری کرد، بیدل مرد بزرگ قرن هفدهم در حیطه ادب و دنیای تصوف است که تقریباً اکثریت افغانها بشمول مردمان آسیای میانه وی را دوست دارند و برایش حرمت می گذارند. سردار زکریا خان و فرزندش مرا با منابع عظیم دنیای شعر، فلسفه و خرد این نایغه شرق آشنا ساخت. نمی خواهم حق خود را در این قسمت اداء نا کرده بگذارم اگر با خوانندگان خود آنچه را شریک نسازم که من از فلسفه این بزرگمرد حقیقی آموخته ام، که با تأسف در دنیای غرب با او کسی آشنایی ندارد :

بیدل : ۱۶۴۴ - ۱۷۲۱ م : در یک خانواده تُرک تبار قوم چغتای مقیم عظیم آباد «پتنه» هندوستان در زمان امپراتوری مغولی هندوستان چشم به دنیا گشوده است. وی یکی از اشراف مغولی پنداشته میشود و ریشه اجدادش تا تیمور میرسد. هر دو پدر و کاکایش که بیدل را تربیت و تعلیم داده از زمره دانشمندان اسلامی بودند و شعرای با نبوغ و دارای هدیه فطری شعری بودند. نامش میرزا عبدالقادر بود ولی بنام مستعار و ادبی بیدل شهرت بسزا دارد، بیدل به معنی بی قلب، اشاره ایست بر معما نمای «پرادوکس» عرفان صوفی «در ظاهر او بیدل است و در باطن هیچ چیز مگر سر تا به پا دل است». بیدل یکی از بزرگترین شعرای دری سبک هندی است. در ۲۹ سالگی ازدواج کرد و محصول ازدواجش تنها یک فرزند بود که مرگش وی را عمیقاً خدشه دار و پریشان ساخت. هر چند بیدل به هیچ یکی از مکاتب تصوفی دنیای صوفی ارتباط نداشت معهداً وی خود را یکی از آنها می پنداشت. بیدل در دنیای شعرش یک فلسفه را به بحث می گیرد که با پیمودن راه لاهوتی و دنیای معنوی در جستجوی حقیقت است، حقیقتی که عاری و فارغ از قید و قیود و محدودیتهای اشیای دنیوی و عشق خودی باشد. اکتساب معرفت یا خودآگاهی ای را که بیدل از خود متبازل می سازد همانست که انسان باید باطن خود را از تمایلات و خواستههای حیوانی مطهر ساخته و پا بندی به اخلاقندی مطابق احکام یزدانی را کسب می نماید. دستیابی به معرفت زمانی میسر است که کسی در انتخابش آزاد باشد و با اراده خود راه خلسه و ژرف اندیشی را ببیماید. آگاهی اسرار آمیز یک صوفی زمانی برایش میسر است که وی حقیقت را بشناسد و دریابد و آنرا از طریق راه های مختلف بدست آورده میتواند: الف: دانش دینی و غیر مادی. ب: دانش عقلانی، بینشی یا مفهومی یا فلسفی. ج : علم - عشق که بر آرزوها و تمایلات دنیوی از طریق ریاضت و تقوی غلبه می یابد. با این هم، بیدل قویاً معتقد بود که تمام علوم بشری ابعاد اجتماعی و مدنی دارند. بنابر این علم صوفی نه تنها برای خوشی و سرور فرد و اجتماعست بلکه همچنان برای صعود مجموع بشریت بطرف یک انسان کامل و یک دنیای کامل است. بیدل به این فکر که «رمزی» را که ما می جوئیم شاید در وجود انسان کامل پیدا شود. انسان در دنیای ظاهری خود جهان صغیر است حال آنکه در دنیای باطن خود جهان کبیر است که در هاله از سر و راز پیچانیده شده است. بیدل شهکار های عظیمی از شعر، نثر، فلسفه، اخلاقیات و زیبا شناسی از خود بجا گذاشته و معلومات معتناهایی را از خود برون داده است. علی الرغم نماد پردازی یا سیمولیزم بغرنج و همبافت بیدل و پرسشهای ژرف نگرانه او در مورد وجود و عدم وجود، وی در مورد خلقت اشیای مادی، ارجحیت طرح اولیه یک شی و یک فکر یا پنداشت همان برداشت و گذشته اندیشی را دارد که افلاطون¹²، ابن العربی، سینت اگوستین¹³ و ایمانوئل کانت¹⁴ دارد. چنین معلوم میشود که بیدل به مثابه هومانیت «معتقد به اصالت و کفایت انسانی» در اختلاف با متفکرین بزرگ یاد شده بیشتر به نظریات پراگماتیزم

12 - Plato

13 - St. Augustine

14 - Immanuel Kant

«اصالت عمل» ویلیم جیمز نزدیکی دارد. طور مثال اگر «معنی حقیقت» را از نظر جیمز در نظر بگیریم، وی می گوید که حقیقت زمانی پر معنی میشود که عملاً در جریان عمل باشد زیرا حقیقت در جریان عمل در واقع نظریات حقیقی را در مقایسه با حقیقت کاذب، عملی میسازد. باور بیدل درست به مثل سایر متصوفین بزرگ برای صعود و تکامل متداوم معنوی انسان، «کامل شدن انسان» است. این مرحله منبسط بصیرت نه تنها اینکه تیوری و نظریه نیست بلکه با ابتکار عملی انسان بسوی حد کمال قابل اکتساب است. بنابراین به نظر بیدل انسان کامل شدن حد اقل لازمه مشخصات ذیل است: ۱- معرفت، داشتن افکار و احساسات باطنی (پاسبان باطن و قضاوت خودی)، ۲- عشق و محبت خانواده، ۳- همدردی و هم نوعی. ۴- خود آگاهی. ۵- آگاهی زمان. ۶- اعتماد به نفس. ۷- اعتماد به خود. ۸- عزم راسخ. ۹- هم سخنی و همدمی مملو از محبت با دیگران. ۱۰- قایل شدن احترام و وقار به دیگران، برابر با آنچه که برای خود قایل میشویم. ۱۱- دفاع از حقوق دیگران. ۱۲- تلاش در راه آزادی و آزاد ساختن دیگران. ۱۳- احساس ندامت از اعمال نادرست. ۱۴- خود و دیگران را بخشیدن. ۱۵- نوع دوستی و خیر خواهی. ۱۶- رهایی از گناه. ۱۷- نداشتن سو نیت نسبت به دیگران. ۱۸- عشق بدون میل جنسی. ۱۹- قبل از قضاوت بالای دیگر دیدن نواقص خود. ۲۰- تحمل مخالفت. ۲۱- ابتکار. ۲۲- داشتن استقلال در فکر و عمل. ۲۳- افکار نجیب و اعمال نجیب. ۲۴- داشتن ظرفیت برای انجام اعمال فداکارانه و محبت آمیز نسبت به دیگران. ۲۵- حسن نیت نسبت به همه انسانها. ۲۶- مصمم برای علم و مکاشفه آینده، و غیره و غیره.

میخواهم صحبت راجع به بیدل را با نمونه از شعر وی در ذیل به پایان برسانم.

«یادداشت مترجم: با نگاه به متن انگلیسی، مؤلف به ابتکار خود در این شعر اضافات شعری خودش را آورده است که در قوسین نشانی شده اند و مترجم مسؤلیت آنرا به عهده ندارد.

صورت نپرستم من بتخانه شکستم من	آن سیل سبک سیرم هر بند گسستم من
در بود و نبود من اندیشه گمانها داشت	از عشق هویدا شد این نکته که هستم من
در دیر نیاز من در کعبه نماز من	زنار بدوشم من تسبیح بدستم من
سرمایه درد تو غارت نتوان کردن	اشکی که ز دل خیزد در دیده شکستم من
فرزانه به گفتم دیوانه به کردارم	از باده شوق تو هشیارم و مستم من

بخش سوم

آغاز فصل بهاران بود که از بیماری خواهرم خبر شدم؛ با سردار ایوب خان و مشاورین او که دوستان نزدیک و مربیانم بودند مانند سردار زکریا و فرزندش سردار تاج محمد خان خدا حافظی کردم. راه سفر دامنه دار را بوسیله خط ریل شمالغرب هند برتانوی بطرف بندر کراچی در پیش گرفتم و از آنجا راه سفر دریایی بطرف مارسلی¹⁵ و پاریس را آغاز کردم. طی این سفر دریایی که منحصیط طبیب کشتی هم مصروف خدمت شدم، فرصت یافتم تا یادداشتهای و دفتر خاطرات روزانه ام را تکمیل نمایم.

در این زمان خطوط اتصالی ریل در اروپا نه تنها به گسترش شان در شهرها ادامه می دادند بلکه به شهرکها هم راه می یافتند و مردم را با وصل می کردند و تسهیلات لازم را برای تجارت و صنعت مهیا می ساختند و هم شرایط دفاعی ولایات را قویتر می ساختند. قبلاً یک تبلیگرافی به دوست خوبم مسیو جک فرانسوا فرستاده بودم و او در ستیشن ریل پاریس گاردی دی سود¹⁶ منتظرم بود. بعد از سالهای غیابت از هم، با دیدن همدیگر خیلی خوش شدیم. جک بلادرنگ مرا با خود در یک گادی قشنگ و فیشنی با خود گرفت و مرا به همان هتل سابق رساند. بعد از گذاشتن بکسها و

¹⁵ - Marseille

¹⁶ - Garde de Sud of Paris

لوازم و گرفتن غسل به اتاق نانخوری قدیمی خود رفتیم. مسلماً که کسی مرا اینبار به علتی نه شناخت که تمام کارکنانی را که من شناختم دیگر آنجا نبودند ولی جای همانجای آشنا بود که قبلاً دیده بودم. در جریان نان شام جک سؤالاتی زیادی در باره شوق مطرح کرد ولی آنقدر پرسید که غذایم را به مشکل خلاص کردم. واقعیت این است که گرسنگی سخت بی تابم ساخته بود و میخواستم غذای خوشمزه فرانسوی را بخورم ولی در عین زمان ناگزیر بودم به سؤالات دوست اسبق «شهر روشنگری» و کدخدایم جواب می گفتم. همان شب توانستم تا اندازه عمیق و راحت بخوابم، خوابی راحتی را که چندین سال نداشته بودم. روز بعد جک آمد مرا از هتل با خود گرفت و به کافی دی له پی 17¹⁷ بُرد. فضای دلپسند و پر مایه بمن روح تازه داد. به اضافه آن عطر بسیار خوب پارسی هنوز هم نشه ترم ساخت. در جریان نان شام که نان خوشمزه فرانسوی بود، صحبت ما در باره سرزمین های دور افتاده و شگفت انگیز با مشخصات مردمان شان، کلتور مختلف شان و موسیقی آرامش بخش و باروک «موسیقی که آهنگ های پر از ریزه کاری باشد» بود چنان موسیقی ای که شنیدن آن به انسان بال و پر میدهد و به دنیای دیگر هستی می برد. به جک از مولانا رومی یاد کردم که گفته بود، «غذای خوشمزه، مؤنس طرب انگیز، مصاحب کام بخش، موسیقی ژرف میتواند ما را با نردبان خویش به آسمان هفتم برساند.» و رومی همه آنرا مختصراً «صحبت» یاد کرده است. زمانیکه در باره مسلمان و اینکه آنان به چه ایمان دارند صحبت کردیم من با هیجان برایش گفتم «جک! من در کابل کسی را دیده ام که شاید بزرگترین فیلسوف معاصر عالم اسلام باشد، نامش سید جمال الدین است، کسیکه بخاطر عقایدش از هر کشور مسلمان و اروپایی بیرون کشیده است. من از او خیلی آموخته ام ولی با تأسف که دسایس دربار کابل وی را مجبور ساخت تا افغانستان را ترک کند، به فارس بیاید و از آنجا به غرب آمد. آیا در موردش چیزی شنیده یی که اکنون کجا باشد؟» جک در میان تبسّم آهسته به پشت دستم زد و گفت «تو چی خبر داری؟ آیا نمی فامی که تمام سرکهای جهان به پاریس منتهی میشه. وی فعلاً در پاریس است و در بین حلقهات دانشمندان بنام افغانی شهرت دارند. بسیاری آنانیکه علاقمند به فلاسفه شرق بخصوص فلسفه اسلام باشند مقالات، لکچرها و سفر های او را دنبال می کنند.» با هیجان گفتم «آیا تا به حال او را دیده اید؟» جک «نخیر، او را ندیده ام ولی یکی از لکچر هایش را در سیل دی ریچیلیو¹⁸ در پوهنتون پاریس - سوربون¹⁹ شنیده ام. باید بگویم که وی خیلی اثر گزار بود». با بی صبری پرسیدم «میتانی بگویی چطور میتانم او ره ببینم» جک در جواب گفت «راستش را بگویم نمیدانم ولی اگر دوست قدیمی ما الکسندر دی توکویل²⁰ بیادت باشه، همو ره یکدفعه همراه الافغانی به معیت یک گروپ در کافی دی پیکس²¹ دیدم، شاید الکسندر بفامه که افغانی در کجاست.» بلادرنگ اضافه کردم «خیلی خوش خواهم شد که افغانی را در پاریس شما در پایتخت مفکرین آزاد ببینم.» وی با شور و شغف گفت «خوب، این یک فرصت خیلی عالی برای هردوی ما خواهد بود تا از نایغه شرق چیزی بشنویم. کوشش می کنم تا به فردا با الکسندر تماس بگیرم و بعد بخودت بر میگردد.» زمانیکه او مرا در هتل پائین کرد از فرط شادمانی جیغ کشیدم («بسیار زیاد تشکر دوست خوبم «تا فردا، به امان خدا»²²)

صبح روز بعد، وقت تر از خواب بیدار شدم، دروازه های فرانسوی منتهی به بالکن اتاقم را باز کردم و هوای مشهور و پرطراوت پاریس را که معطر از عطر شگوفه های بهاری بود، عمیقاً استنشاق کردم. احساس شادی و شغف در وجودم جوانه میزد. از میزبان هتل تقاضا کردم که ناشتای صبحم را به بالکن اتاقم بیاورند. در اثنائیکه کافی شیر چای، نان دراز ساندویچی «شیرین ترین نان فرانسوی» را با مسکه، مربای شگوفه گیلاس و انواع مختلف پنیر های فرانسوی در چای صبحانه صرف میکردم به این فکر شدم که چرا بعضی صبح ها عده ای خسته و کوفته و مغموم از خواب بیدار میشوند و برخی ها مثل امروز صبح پر از احساس شادی و شغف می باشند. فکر در جستجوی جواب بود؟ فکر میکردم

17 - Café de la Paix

18 - Sale de Richelieu

19 - Université Paris- Sorbonne

20 - Alexander de Tocqueville

21 - Café de Paix

22 - a demain, Adieu

چرا؟! زمانیکه خوب فکرم را متمرکز ساختم خواب شب گذشته بیدارم آمد که در ابر نسیان پیچیده شده بودم. با اندک سعی هاله ابرها در ذهنم دامنه شان را بر می چینند و رویایم برملا میگردد. من بزرگمردان فرانسوی چون روسو²³، لاوازیه²⁴، مونتسکیو²⁵، لامارتین²⁶ و غیره را می بینم که همه بالا سرم در ابرها با هم جمع شده اند. من بر فراز تپه قرار داشتم و سعی میکردم به هوا بلند شوم و به مجلس این مردان بزرگ نزدیک شوم و صدای شانرا بشنوم. می دویدم و بالا پائین خیز می زدم ولی چیزی دستیاب نمی شد. ناگهان به مانند مرغ بحری پرواز کردم، دستانم را مثل بال شور میدادم و پاهایم را مثل شنا بجانم میزد. آهسته آهسته جوهر هوا را احساس میکردم، به همان اندازه که حقیقت هوا را بیشتر احساس میکردم به همان اندازه قادر به بلند شدن بر فضای فراز تپه می شدم. بعد از چند لحظه تپه ها و نهرهای کوچک زیر پایم را از نگاه یک پرنده می بینم. اولین بارم بود که در عالم رویا پرواز می کنم و همه سبک وزنی، وجد و آزادی آنها احساس کنم. باد ناگهان ابرها را پراکنده میسازد و اجتماع این مردان بزرگ را از نظرم ناپدید میسازد. با بی میلی سرعت بال زدنم را کاهش میدهم و ثابت و مصمم دوباره به زمین بر میگردم. غبار افشان نازک صبح هنگام دامنه رویاهایم را می چیند و با خمیازه کشیدن و دراز کردن دست و پاها از خواب بیدار میشوم. با خود گفتم، باید به سمبولیزم این خواب تعبیری بیابم!

نگاه هایم به درختان پر از شگوفه های سفید بسته شد که در دو قطار زیبا در دو طرف سرک منتهی به هتل با ناز سر بلند کرده و مغرورانه ایستاده بودند. فرانسوی ها فضای باز را خیلی خوش دارند، فضای که دیدرس چشم در گستره افق بیکران چنان غرق شود، درست مثل اینکه از میان طاق قوسی ظفر²⁷ بگذری و از میان خیابان شانزه لیزه²⁸ عبور کنی و بعد به افق لایتنه های نگاه کنی. این است چشم انداز عمیق فرانسویان، ایلان²⁹.

منظر و چشم انداز افق را از ذهنم شستم و دوباره به رویایم برگشتم. ما امریکایی ها ضرب المثلی داریم که میگویند « آنقدر قهری که از خواب یا از پهلوی درست یا پهلوی غلط برخاسته ای.» جالب این است که من بیدارم دارم افغانها هم یک ضرب المثلی مثل همین ضرب المثلی ما دارند که میگویند، «چرا اینقدر قهری، مثل اینکه از پهلوی چپ برخاسته باشی!» مسلمانان ترجیح میدهند که از پهلوی راست از خواب برخیزند زیرا این یکی از عادات پیغمبر اسلام بود.

²³ - Jean-Jacques Rousseau : Rousseau : ژان ژاک روسو : ۲۸ جون ۱۷۱۲ - ۲ جولای ۱۷۷۸ م : بزرگترین متفکر سوییسی که در پاریس زیسته است. افکارش در انقلاب فرانسه نقش اساسی داشت، مفهوم حقوق بشر را بصورت مشخص بکار گرفت و اندیشه او در نقد فلسفه خیلی عمیق است. کتاب قرار داد اجتماعی را در سال ۱۷۶۲ م نوشت. م

²⁴ - Antoine-Laurent de Lavoisier: Lavoisier - انتوان لاوازیه : ۲۶ اگست ۱۷۴۳ - ۸ می ۱۷۹۴ م : دانشمند فرانسوی و اساس گذار کیمیای نوین. نخستین کسی بود که ترازو را برای فعل و انفعالات کیمیای در لابراتور مروج ساخت. م

²⁵ - Charles-Louis de Secondat: Montesquieu - شارل لونی دوسکوندا و یا Baron de Montesquieu بارون دو مونتسکیو : ۱۸ جنوری ۱۶۸۹ - فیروزی ۱۷۵۵ م : یکی از متفکران بزرگ سیاسی فرانسه. نویسنده مشهور کتاب روح القوانين. م

²⁶ - Alphonse Marie Louis de Prat de Lamartine: Lamartine - آلفونس ماری لونی دو پرات دو لامارتین : ۲۱ اکتوبر ۱۷۹۰ - ۲۸ فیروزی ۱۸۶۹ م: شاعر، نویسنده و سیاستمدار فرانسوی. م

²⁷ - Arc de Triumph

²⁸ - Champs-Élysées - خیابان اعیان نشین و یکی از معابر اصلی شهر پاریس است که فرانسوی ها آنرا بنام زیباترین خیابان جهان یاد می کنند. شانزه لیزه با زیبایی فراوانش به معنی «دشت لیزه» است و لیزه در اساطیر یونان باستان به معنی بهشت است. م

²⁹ - élan - یعنی انرژی، برجسته و شور شوق - م

در اثنائیکه در حالت نیمه رویاگونه و در عین حال غرق در فکر بودم، سلسله آنرا صدای تق تق دروازه برید. از جا بلند شدم و دروازه را باز کردم، دیدم آقای جکویس است که با چهره پر خنده و آمدن ناگهانی خود غافلگیرم ساخت «سلام دوست عزیز³⁰، می فامی که چی؟» الکسندر با «افغانی» «سید جمال الدین - م» صحت کرد و باشنیدن نام شما خیلی خوش شد و ما همه شام روز جمعه آینده برای نان شام دعوت استیم تا اوشان را در کافی دی له پی³¹ ملاقات نمائیم.» از فرط خوشحالی زیاد جک را قایم در آغوش گرفتم و از او تشکر کردم. به پیشخدمت هوتل زنگ زد تا یک ناشنای اضافی دیگر برای مهمانم بیاورد. من و جک دوباره به بالکن اتاق رفتیم و در پهلوی میز نانخوری نشستیم. جک از بغل جیب خود یک کتابچه کوچک یادداشت را کشید و گفت «سکات! متیقم که این یادداشت را با علاقمندی خواهید خواند.» پرسیدم «این چیست؟ آیا بسیار مهم است؟» وی افزود «خوب، خودت خو در مورد عالم سترگ اسلامی ات برایم گفته بودی، حال فکر می کنم که این مسئله خودت را خیلی مصروف خواهد کرد که چرا «افغانی» در این روزها بر سر زبانهای مردم پاریس است. این کتابچه یادداشت در برگزیده لکچرهای فیلسوف و پروفیسور فرانسوی ما ارنست رنان³² معنون به (اسلام و ساینس³³) است، که این لچکر را وی در پوهنتون سوربون داده بود و بعد به تاریخ ۲۹ مارچ سال ۱۸۸۳ م در «ژورنال دس دبیتهس³⁴» نشر شد و نیز جوابات «الافغانی» هم در شماره دیگر همین ژورنال به تاریخ ۱۸ ماه می سال ۱۸۸۳ م نشر شده است.» کتابچه را با صفحات نشانی شده باز کردم که در آنجا ذکری از ملاقات این دانشمند و فرزانه مرد افغان با رنان درست بعد از مدت کوتاه رسیدن افغانی به پاریس شده بود و رنان گفته بود :

«کمتر کسی توانسته چنین انتباهی مثبتی را بر ذهنم بگذارد. صحبتی که با وی داشتم تا حد زیادی باعث شد تا تصمیم بگیرم موضوع سخنرانی خود در پوهنتون سوربون را در باره مناسبت میان روحیه کنجکاوی علمی و اسلام انتخاب نمایم. شیخ جمال الدین یک افغان است که کاملاً از تعصب اسلامی بدور است. وی از تبار آن نسل پر تکاپوی آریایی - از مناطق نزدیک هند - است که در آن روحیه پر جنبش و پر خروش آریایی زیر قشر رسمی اسلام رسمی هنوز زنده و پر حیات است. وی ثبوت والای این اصل بدیهیست که بارها اظهار داشته ایم که ادیان به همان اندازه ارزش دارند که نژادها آنها اذعان می کنند. آزادگی افکار او و شخصیت نجیب و با صفا و وفای او چنان بالایم اثر گذاشت که فکر میکنم با او صحبت می کنم، فکر می کنم او روبرویم نشسته باشد، حیاتم می بخشد، فکر می کنم نام او درست مثل بزرگمردانی چون ابن سینا یا ابن الرشد و یا یکی دیگر از آن شخصیت های بزرگ غیر مؤمن به مسیح برایم خیلی آشناست که برای پنج قرن محل و حامل عنعنه اندیشه و تفکر انسانی بودند. آنچه برای من بصورت خاص تداعی می شود، مقایسه این مظهر چشمگیر فرزاندگی با تصویرپرست که از کشورهای اسلامی در اینسوی فارس داریم، کشورهایایی که در آنها روحیه کنجکاوی علمی و فلسفی سخت شاذ و کمیاب است.

30 - Bonjour mon ami,

31 - Café de la Paix

32 - Ernest Renan

33 - Islam and Science

34 - Journal des Debats

شیخ جمال الدین بهترین نمونه ی از پرخاش اقلیت برضد استیلای دینی است، که میتوان از آن استناد کرد.»

خواننده گرامی اجازه بدهید تا به اطلاع شما برسانم که ارنست رنان تیزس دکترای خود را در باره «ابن رشد»³⁵ و رشیدیة» نوشته اند. مزید بر آن جناب شان نبشته در مورد «مطالعات تأریخ ادیان» و نیز در میان سائر نبشته های شان «منابع عیسویت» و «تاریخ اسرائیل» قابل ذکر اند. پیامد های ملاقات این دو دانشمند شرق و غرب از آزمان تا کنون انعکاسات خود را بالای هر دو قاره جهان داشته است. برای اینکه حقیقتاً لکچر رنان را در باره «اسلام و ساینس»³⁶ بدانیم، در آغاز او به اهمیت منبع دانش و یا به قول ما امریکایی «فرشته در گوشش چه می گوید؟» اشاراتی دارد. وی که خود را در «سیطره واقعیت، متعجبانه در رده ساده» قرار داده توضیح میدهد که «مافرانسوی ها (از لحاظ ملتی) طور مثال، از لحاظ زبانی رومن، از لحاظ مدنیت یونانی و از لحاظ مذهب یهودی هستیم.» استدلال اول شان که متهم به استدلال تعبیض گرایانه شده، در واقع یک انتقاد تلخ و ناسزا آمیز بر علیه نژاد سامی عرب است. رنان با ذکر نامهای دانشمندان بزرگ عرب در عرصه های ساینس و فلسفه تلاش دارند ثابت سازند که اینان اعراب حقیقی نیستند بلکه اینها فارسیان، حرانی ها³⁷، سوریایی و آریایی های ایندو - اروپایی اند. ارنست رنان که از بریتنی فرانسه «۱۸۲۳ - ۱۸۹۲ م» اند در یک پوهنخی علوم الهیات محصل بود تا کشیش شود، ولی بنابر دلیل نامعلومی کلیسای رومن کاتولیک را در سال ۱۸۴۵م بخاطری ترک کرد که به نظرش آموزه های کلیسایی با یافته های تاریخ انتقادی ناسازگاری داشت ولی عقیده نیمه - عیسوی ایمان بخدا را حفظ می کند. وی در سال ۱۸۶۲م رساله «زندگی عیسی» را نوشت مگر کلیسا آنرا خصمانه محکوم کرد. پوهاند رنان از یکطرف نفرت خود را از یهودان و اعراب بخاطر نژاد سامی بودن شان بیان می دارد که می گوید قادر به «ادراک» موضوع «متعالی ربوبیت» و کاستی های ان نیست «نه یهود و نه مسلمان به یزدان شناسی «تیولوژی» لذت بخش عشق فهمیده اند»، ولی از طرف دیگر معترف است که «این نژاد سامی است که جلال و ابهت ساختن دین انسانیت را دارند.» رنان ادامه می دهد،

این شخص لاهوتی منش را که هر روز بر سرنوشت جهان نظری دارد می توان ربانی انگاشت، نه بدان مفهوم که عیسی مسیح همه تجلیات ربانیت را در خود داشت یا به عباره علمای مسیحی «واجد همه تجلیات ربانیت بود»، بلکه بدین معنی که عیسی مسیح کسی بود که بنی آدم هم نوع خود را واداشت تا بزرگترین گام بسوی الوهیت را بردارد. بشریت در کلیت خود مجموعه ایست از مخلوقات پست و خود خواه که صرف ازین نگاه از حیوانات برترند که خودخواهی شان بازتابی است نه ذاتی. از میان این

³⁵ - Averroes : أبو الولید محمد ابن احمد ابن رشد ۱۴ اپریل ۱۱۲۶ - ۱۰ دسامبر ۱۱۹۸م : در لاتین Averroes نوشته شده است. در قرطبه یا Córdoba هسپانیه تولد و در مراکش فوت کرده است. در حقوق و طب تحصیل کرده است. به وجود یک حقیقت ابدی یا خدا معتقد بود و گفت فلسفه با دین سازش ندارد. در غرب فلسفه او را بنام Averroism اورونسیم می نامند و در عربی بنام رشدییه یاد شده که میتوان آنرا ابن رشد گرایی ترجمه کرد و سعی دارد فلسفه ارسطو را با اسلام تطبیق کند. ابن رشد درست مانند دین بودایی به ابدی بودن روح باور نداشت. فصل المقال کتاب مشهور اوست. ابن رشد از بزرگترین دانشمندان اهل سنت مالکی است ولی با این وجود هم از طرف کلیسای عیسوی و هم از طرف علمای اهل سنت عصر خویش مورد طعن، زجر و تکفیر قرار گرفته است. هرچند فلسفه ارسطو را خیلی خوب میدانست ولی هرگز از دایره اسلام خارج نه شده است. کوتاهی های فارابی و ابن سینا را مورد انتقاد قرار داده است. تهافت التهافت کتاب دیگرش در رد مجادلات غزالی است. - م

³⁶ - Islam et La Science

³⁷ - Harranians : حران : نام یکی از شهر های بی نهایت قدیمی جهان است که در بین النهرین در ولایت شانلی اورفه ترکیه واقع است. حران منزل ابراهیم علیه السلام است و مرکز عمده صابئین و دین آنها نامدار است. شهرت جاودانی این شهر به سبب فلاسفه و دانشمندی است که در دوران اسلامی از آن برخاسته اند یکی از مثالهای آن ثابت بن قره است. گفته شده که حران بعد از توفان نوح اولین شهریست که ساخته شده است. در سه فرسخی حران مکانیست بنام مشهد ابراهیم و باور بر آن است که ابراهیم ع در آنجا تولد شده است. ترکان عثمانی این شهر را «ارفا» نامیدند که تحریف عربی «رها» است. - م

خاکساری یکسان و همسطح، ستون‌هایی بسوی فلک قد می‌کشند و بر تقدیری بس والاتر گواهی می‌دهند. عیسی مسیح بلندترین این ستون‌هاست که به انسان حالی می‌دارد از کجا آمده است و سر منزلش باید کجا باشد... خدای عیسی مسیح آن رب ستمگر نیست که ما را حسب دلخواه خود می‌کشد، به لعنت خود گرفتار می‌سازد یا رستگاری می‌دهد. خدای عیسی مسیح (ابا³⁸) «پدر» ماست. این صدای اوست وقتی در درون خود آن الهام لطیفی را می‌شنویم که نجوای «یا ابی» برمی‌کشد. خدای عیسی مسیح آن حکمران خودکامه‌پر حب و بعض نیست که بنی اسرائیل را برتر از دیگران برای خود برگزیده است و آنرا مشمول حمایت خاص خود می‌سازد. وی خدای بشریت است. وی نه وطن خواهیست چون مکابیان³⁹ «نام خاندان یهودی که از حدود ۱۶۴ تا ۳۷ قبل از میلاد بر فلسطین حکومت می‌کردند - م» و نه یزدان سالاریست «تیوکرات⁴⁰» چون یهودای جلیلی⁴¹. وی به آنانی که زیرکانه اعراض بیرونی وجود او را جستجو می‌کردند می‌گفت که «سلطنت خدا در درون شماست». عیسی مسیح علیه شریعت موسی آواز بلند نکرد ولی آشکار است که کاستی‌های آنرا می‌دید و می‌گذاشت دیگران ببینند که وی آن کاستی‌ها را می‌بیند.

همان هفته وقتی که خود را به دیدن «افغانی» آماده می‌ساختم، بودن در اتاق هوتل خود را ترجیح دادم تا در مورد افکار و شخصیت‌های این دو هیولای دنیای اندیشه و تفکر مطالعه کنم. «افغانی» در جواب خود به نقد «ساینس و اسلام» رنان، شهود بی‌شماری را ارائه کرد تا پرده از روی زخم زبانه‌های ضد سامی او بردارد. معهذ این بحث یک گوشه دیگر افکار «افغانی» را برملا ساخت و حتی بعد از صحبت‌های مذهبی و فلسفی که با وی در کابل افغانستان داشتم تصور نمی‌کردم که چنین پنداشتی داشته باشد. «افغانی» در جواب به آقای رنان می‌نویسد،

«اگر امکان آنرا می‌داشتم که این را در متن فرانسوی آن می‌خواندم بهتر می‌توانستم معنی این متفکر بزرگ را بشگافم... این درست است که دین اسلام مانعی است در برابر رشد دانش، اما آیا می‌توان حکم کرد که این مانع روزی از میان نخواهد رفت؟ دین اسلام درین خصوص از سایر ادیان چه فرق دارد؟ همه ادیان هر یک به شیوه خود بی‌مدارا و نامتسامح اند. دین مسیحیت، یعنی جامعه‌ایکه پیرو الهامات و ارشادات آن بوده و از روی آن شکل گرفته است از دوره اولی که بدان اشاره نمودم برآمده است. با استقلال و آزادی‌ایکه با برآمدن از آن دوره نایل شد گویی به سرعت در مسیر دانش و پیشرفت ره پیمود در حالیکه جامعه مسلمانان خود را هنوز از قیومیت و سرپرستی دین رها نساخته اند. اما با درک اینکه دین مسیحیت از نظر زمانی چند قرن از دین اسلام پیشی داشت، من ناگزیر این امید را در دل می‌پرورم که جامعه مسلمانان نیز روزی توفیق خواهد یافت تا زنجیرهای خود را بشکند و مصممانه بر شاهراه تمدن به شیوه جوامع غربی پا بگذارد، شاهراهی که دین مسیحیت با همه مشقات و سختگیریهای خود

38 - Father Abba : ابا : برای خداوند نامهای مختلفی بکار می‌رود. در زبان آرامیک یکی از این نامها نام ابا است که به معنی پدر جان است که اطفال برای پدر بکار می‌برند و مشعر رابطه نزدیک پدر با اولاد است. - م

39 - Maccabees

40 - theocrat

41 - Judas the Gaulonites : یکی از رهبران یهودی قرن ششم میلادی بود که یهودان را بخاطر ندادن مالیات سنگین به رومیان تشویق به مقاومت کرد. - م

نتوانست سد سدید آن شود. نه، نمی توانم بپذیرم که این امید از اسلام و مسلمین دریغ شود... تا زمانی که بشر و بشریت وجود دارد مبارزه میان عقاید جزمی و پژوهش آزاد، میان دین و فلسفه ادامه خواهد داشت. این مبارزه، مبارزه بی امانی خواهد بود که می ترسم در آن پیروزی نصیب اندیشه ورزی آزاد نخواهد شد چون توده ها خرد و استدلال را نمی پسندند و ارشادات خرد و استدلال را صرفاً عده ای از نخبگان درک می کنند، و نیز چون دانش با همه زیبایی ای که دارد عطش بشر را کاملاً فرو نمی نشاند چون بشریت تشنه مطلوب آرمانیست و وجود سایه ها و دور دست هایی را می خواهد که فلاسفه و دانشمندان نه توان استدراک آنها را دارند و نه توان استکشاف آنها را.»

ادامه دارد

